امکان تصویر ثانی در موطن تناقض

شاگرد ۲: می‌توان این قاعده را گفت که ما در اعیان تناقض به معنای ... ندارید؟

استاد: چرا در کور و بینا می‌گویی عدم و ملکه است؟ چرا می‌گویی کور، سلب و ایجاب نیست؟ چون موطن و خاستگاه این دو مفهوم کور و بینا، بدن شما است. حوزه دارد. از کل حوزه‌ی بستر نفس‌الامر، کور و بینا را انتزاع نکردی. لذا به سنگ نمی‌گویی نه کور است و نه بینا است. می‌گویی عدم و ملکه است. چرا؟؛ چون خاستگاه عدم و ملکه آن شأنیت است. چرا شأنیت می‌گویی؟ شأنیت یعنی حوزه دارد. در آن حوزه‌ای که آن شأنیت عدم و ملکه نیست، هیچ‌کدام نیست. پس کور و بینا در حوزه‌ی خود انسان ثالث ندارد. انسان یا کور است یا بینا است. یک درصدی از بینایی اگر دارد، بینا است. اگر ندارد هم ندارد. دیگر ثالث ندارد. بگویی‌م انسان نه کور است و نه بینا! اما ثانی دارند. یعنی سنگی داریم که نه کور و نه بینا است. اما ثالث اینها نیست. بلکه ثانی حوزه‌ی آنها است.

شاگرد: تصریح نکردی که کلیت دارد یا نه؟

استاد: اگر ما بتوانیم تقابلی را در کل بستر نفس‌الامر سامان بدهیم، آنجا دیگر این حرف شما نمی‌آید. عدم و ملکه نخواهد بود. یعنی تمام بستر نفس‌الامر؛ از وجود عینی، علمی ... .

شاگرد: با توجه به برهان فرارابطه‌ی شما، نمی‌توانیم بگوییم؟ اگر برهان فرارابطه‌ی شما را بپذیریم، هر جا تقابل پیدا کنیم حتماً بستر دارد.

استاد: خُب، اگر بستر آن کل نفس‌الامر باشد؟ جواب من همین است. در بستر نفس‌الامر حتماً رابطه هست. تنها کسی که آن رابطه را با چیزی برقرار نمی‌کند، «یمسک ذلک کله» که حضرت علیه السلام فرمودند، خدای متعال است. در اینجا، در رابطه‌ای که شما می‌گویی دارند، اگر طوری باشد که بستری که این رابطه در آن شکل می‌گیرد کل بستر نفس‌الامر باشد، اینجا دیگر عدم و ملکه نیست.

شاگرد: خُب، خود خداوند که بیرون می‌ماند.

استاد: خدای متعال فوق رابطه است.

شاگرد: وقتی فوق است، ثانی نمی‌شود؟

استاد: خیر؛ «کفو» آن وقتی است که قابل طرح باشد و آن وقت بگویی. این نکته‌ی خیلی مهمی است. خدای متعال سابق بر اصل این بستر است. او در کنار اینها نمی‌آید. اگر در کنار آنها بود، ثالث می‌شد. الآن شما چرا می‌گویی طبایع نفس الامریه برای حوزه‌ی کُن وجودی ثانی است؟ چون اگر هم یک نحو طولیت هست، اما از حیث تحقق بین آنها رابطه برقرار است و در بستر نفس

الامر در عرض هم هستند. به خلاف آن.

شاگرد: در حوزه‌ی اعیان می‌توان این را گفت. یعنی اگر ما تناقض داریم، فقط در حوزه‌ی گزاره می‌توان دنبال آن رفت، اما در حوزه‌ی اعیان همه‌اش عدم و ملکه است؟

استاد: منظور شما از اعیان یعنی وجود خارجی؟

شاگرد: چه وجود و چه طبیعت. یعنی هر جا که عینی باشد. نه گزاره.

استاد: منظور شما از عین، تعین است؟

شاگرد: تعین را در مقابل گزاره می‌گویم. یعنی یک وقتی است که با واحدها سر و کار داریم و گاهی با گزاره سر و کار داریم، تناقض در گزاره معنا دارد اما هر جا اعیان باشد ای بستر آن طبیعت است ای بسترش وجود است.

استاد: مانعی ندارد.

بازبینی #1
ایجاد شده 24 ژوئیه 2024 14:23:14 توسط ... .
به روزرسانی شده 24 ژوئیه 2024 14:23:28 توسط ... .